

## حزن حزین لاهیجی از اصفهان تا بنارس

ملک محمد فرخزاد\*

ایران عهد صفوی محلی مناسب برای رشد شعر شاعران واقعی نبود. شعرا و ادیبانی که از بخت سیاه خویش به امان می‌آمدند، به نوعی در آتش اشتیاق هند می‌سوختند. میرزا صائب می‌گوید:

همچو شوق سفر هند که در هر سر هست

رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

واقعاً سفر هند مایه کمال و نام آوری شاعران ایرانی بود؛ زیرا آن جا تفرجگاه پارسی‌سرایان و محل اجتماع استادانشان شده بود. با رفتن به هند به یک تیر دو نشان می‌زدند؛ نام آوری و ثروت و افزایش استعداد و مهارت در هنر شعر.

هند را چون نستایم که درین خاک سیاه جامه شهرت من شعله رعنائی یافت<sup>۱</sup>  
در زمانی که ایران، سرچشمه ادب و فرهنگ، در راهی دیگر سیر می‌کرد و جولانگاه شمشیر زنان و یا پادشاهانی شده بود که با کفهای فشرده بر ناروایی بازار دانش و ادب می‌افزودند، وسع گنجایی برخی از صاحب سخنان را نداشت و آنان نیز این وضعیّت را بر نمی‌تابیدند و راهی هند ادب‌پرور می‌شدند.

نبودش مرا وسع گنجاییم به غربت از آن کرد هر جاییم  
مرا داشت بر روی ترکش خدنگ ز دستم برون داد از آن بیدرنگ  
ز کف داده بی‌درنگش منم که بر روی ترکش خدنگش منم<sup>۲</sup>

\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ساوه، ایران.

۱. صائب به نقل از صفا، ج ۵، ص ۴۸۷.

۲. میر سنجر کاشانی در ساقی‌نامه به نقل از تاریخ ادبیات صفا.

اما در پایان دوران صفوی این تب فروکش کرده و گروهی از جمله حزین ما را دلبسته خود کرده بود.

حزین طبق اظهارات خود، روز دوشنبه ۲۷ ربیع‌الآخر سال ۱۱۰۳ ه.ق. ۱۷/ ژانویه ۱۶۹۲ م. در اصفهان به دنیا آمد. پدرش ابوطالب دومین پسر شیخ عبدالله، در سال ۱۰۵۸ ه.ق. در لاهیجان به دنیا آمد. او در بیست سالگی (۱۰۷۸ ه.ق.) به شوق ادراک مصاحبت فضلالی عراق به اصفهان رفت و محضر آنان را درک کرد. پدر در تمام مدت عمر نگران بود که مبادا فرزندش در اصفهان اقامت کند. به این علت، فقط هزینه مصارف اصلی زندگی را برای او می‌فرستاد و ابوطالب به هنگام تحصیل، قادر به خریدن کتاب نبود و بیشتر آنها را رونویسی می‌کرد. با این احوال کتابخانه وی شامل پنج هزار جلد کتاب بود. ابوطالب بعد از مرگ پدر، از برگشتن به لاهیجان منصرف شد. در اصفهان خانه‌ای خرید و با دختر حاجی عنایت الله اصفهانی ازدواج کرد و از او صاحب چهار فرزند پسر شد که غیر از حزین سه فرزند دیگر او در کودکی و جوانی درگذشتند.

ابوطالب در سال ۱۱۲۷ ه.ق. ۱۷۱۵ م. در ۶۹ سالگی درگذشت و در آرامگاه معروف به بابا رکن‌الدین، در جوار مقبره عارف ربّانی مولانا محمد حسن دانشمند گیلانی به خاک سپرده شد.

مادر وی، دختر حاجی عنایت الله، از ساکنان اصلی اصفهان بود. حاجی عنایت الله بعد از بازگشت ابوطالب از زیارت عتبات عالیات، دخترش را به عقد وی درآورد و به آرزوی دیرینه خود جامه عمل پوشاند. مادر حزین در سال ۱۱۲۹ ه.ق. درگذشت. پدر بزرگ او شیخ علی پسر عطاءالله، جدّ حزین، معلّم خان احمد خان گیلانی، حاکم گیلان بود. به علت مقام شامخ ادبی شیخ علی، احمد خان احترام زیادی برای او قایل بود. وی مؤلف شرح حدیث معراج «شرح فارسی در کلیات قانون» است و بنا بر درخواست خان احمد خان، کتابهای زیر را شرح کرد:

رسالة اثبات واجب، رسالة حل شبهه جذر اصم و شرح بر فصوص فارابی. تخلّص شیخ علی «وحدت» بود و دیوانی مشتمل بر دو هزار بیت داشت.

جد بزرگ وی، شیخ زاهد، معروف به تاج‌الدین، یکی از مریدان سید جمال‌الدین گیلانی و شاگرد ابوالقاسم جنید بغدادی بود. سلسله نسب این شیوخ به اولین امام شیعه، علی بن ابی‌طالب<sup>(ع)</sup> می‌رسد. شیخ زاهد، مرشد روحانی شیخ صفی‌الدین، نیای خاندان صفویه بود. شیخ در رجب سال ۶۱۵ هـ.ق/۱۲۱۸ م. به دنیا آمد و در مارس ۱۳۰۱ م. درگذشت.

شیخ عطاءالله، بزرگترین پسر شیخ عبدالله، عموی حزین بود. وی مردی پرهیزگار و دیندار و از علمای بنام دیار خود بود و علم فقه و حدیث را به خوبی می‌دانست. شیخ ابراهیم جوان‌ترین پسر شیخ عبدالله و عموی دیگر حزین بود. او خطاط مشهوری بود و حزین خلاصه الحساب را نزد وی آموخت. وی به سال ۱۱۱۹ هـ.ق/۱۷۰۷ م. در لاهیجان درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. بدیع العصر معروف، حاجی ربیع متخلص به «انجاب» مؤلف تذکره عقد ثریا، دائی حزین بود و اینکه حزین به این نسبت در تذکره الاحوال و تذکره المعاصرین اشاره‌ای نکرده، مایه شگفتی است. البته در هیچ منبعی در تأیید یا رد این نسبت خانوادگی مطلبی ذکر نشده است.

موطن اصلی خاندان حزین آستارا بود، تا اینکه یکی از اجدادش به نام شهاب‌الدین علی، آستارا را ترک کرد و در لاهیجان سکنی گزید. از آن زمان به بعد لاهیجان مسکن همیشگی ایشان گشت.

حزین آموزش را از چهار سالگی و با تشویق پدرش آغاز می‌کند. نخستین معلم وی، شاه محمد شیرازی است که آموزش وی را با سوره حمد آغاز کرد. او در مدت دو سال خواندن و نوشتن را آموخت. در هشت سالگی (۱۱۱۱ هـ.ق.) پدرش او را وادار به فراگیری علم تجوید و قرائت قرآن کرد و زیر نظر ملک حسین قاری به آموختن پرداخت. در ده سالگی زیر نظر او به خواندن کتابهای زیر مشغول شد:

شرح جامی بر کافیه، شرح نظام بر شافیه، تهذیب، شرح ایساغوجی، شرح شمسیه، شرح مطالع در منطق، شرح هدایه، حکمت العین با حواشی، مختصر تلخیص، تمام

۱. در روز روشن، تألیف محمد مظفر حسین صبای لکهنو، ص ۷۸، تخلص وی انجب ذکر شده است.

مطوّل، معنی اللیب، جعفریه، مختصر نافع، شرح الاحکام در فقه، من لایحضرة الفقیه و معالی الاصول.

شوق یادگیری او را بر آن داشت که به مطالعه کتابهای گوناگون از نظم و نثر بپردازد. او ابتدا دستور زبان، صرف و نحو و فقه را آموخت و بعد از آن به فراگیری علم منطق پرداخت.

حزین در خطاطی مهارت بسیار داشت و شیوه‌های مختلف خط از قبیل ثلث، نسخ، رقاع و شکسته را به خوبی می‌نوشت.

حزین مدتی را به تحقیق در مذاهب گوناگون گذرانید و با علمای طبقه نصاری و پادریان<sup>۱</sup> - که در اصفهان جمع کثیری بودند - آشنا شد و با خلیفه آوانوس - که در میان آنان ممتاز بود و عربی و فارسی نیکو می‌دانست و به منطق و هیأت و هندسه احاطه داشت - مذاکراتی نمود و انجیل و بسیاری از شروح آن و کتب دیگر آنها را مطالعه نمود. او نیز از حزین درباره اسلام تحقیقاتی می‌نمود. حزین در این باره می‌گوید:

”مکرر به تقریرات مختلفه، حقیقت اسلام را بر او تمام کردم، ولی او توفیق هدایت به راه را درنیافت تا وفات کرد.“

همچنین حزین نزد شعیب نامی که اعلم یهود در اصفهان بود رفت و او را به منزل خود آورد و تورات را از وی بیاموخت و از حقیقت آنچه در دستشان بود آگاه شد، ولی درباره آنها چنین می‌گوید:

”پس آن طبقه را به غایت عدیم الشعور و از تمییز و فکر بیگانه یافتم، غباوت و تصلّب ایشان را در جهل پایانی نیست.“<sup>۲</sup>

همچنین حزین مطالعاتی در اختلافات مذهب اسلام نمود و کتب هر فرقه و سخنانشان را منصفانه ملاحظه نمود و با ارباب آرای مختلف بحث و صحبت نمود و در ضمن این گفت و شنودها کتب متداوله را نیز تدریس می‌کرد و به نوشتن حواشی و

۱. شاعران پهلوی، بمبئی، ص ۱۰۷.

۲. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: تاریخ حزین، انتشارات کتابفروشی تأیید، اصفهان، ص ۲۸.

تعلیقہ مشغول بود و آنچه تحریر می نمود، اول به نظر ارباب آن فنون می رسانید. در این باره می نویسد:

”و از برکت تأیید الهی تا این زمان هرگز نشد که در موضعی از مصنفات من ستمی و خطایی ظاهر شود و من الله التأييد و به الاعتصام“<sup>۱</sup>.

پس از مدتی حزین به شیراز مسافرت کرد و در آن جا او را با افاضل و اعیان و مستعدان، انس و الفتی پدید آمد. کتاب اصول کافی را در خدمت مولانا شاه محمد شیرازی فراگرفت. بعد از آن به خدمت آخوند مسیحای فسوی که از اعظم تلامذۀ آقا حسین خوانساری بود و منصب شیخ الاسلامی فارس را دارا بود، رسید و طبیعیات شفا و الهیات و شرح اشارات و حواشی قدیمه و جدیده و غیره را استفاده نمود.

مولانا حزین لاهیجی از محال بیضا به اردکان فارس رفت و محضر مولانا عبدالکریم اردکانی را درک کرد و اعداد و حروف و نجوم را از وی فراگرفت و با میر عبدالنبی اصفهانی نیز مصاحبتی داشت. حزین از آن جا باز به شیراز برگشت و بعد از شیراز به فسا رفت.

سپس به کازرون بازگشت و از اعیان شهر به خدمت خواجه حسام الدین کازرونی رسید و با مولانا محمد یوسف عارف کازرونی ملاقات کرد. سپس به خطۀ لار مسافرت کرد و از اعیان آن جا میرزا اشرف جهان لاری و میر محمد تقی لاری را ملاقات کرد و یکی از افاضل آن جا مولانا نصرالله لاری بود و تا زمانی که حزین در آن جا اقامت داشت، هم صحبت وی بود.

پس از لار، مولانا حزین به بندر عباس رفت و با کشتی عازم سفر حج شد و پس از تحمل مشقات زیاد، پس از چند روز، به یکی از سواحل عمان رسید. چون اکثر عمانیان از خوارج و دزدان دریایی بودند، کشتی را تصاحب کردند و اموال مسافران را به غارت بردند و مردم را در همان جا رها ساختند. حزین همراه عده ای از مسافران پس از چند روز مشقت و سختی به مسقط رسید و یک ماه در آن جا توقف نمود و چون موسم سفر حج را وقتی نمانده بود، عزم مراجعت نمود و با کشتی به بحرین وارد

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: تاریخ حزین، انتشارات کتابفروشی تأیید، اصفهان، ص ۲۹.

شد و شیخ محمد شیخ الاسلام را ملاقات نمود و یک ماه به التماس وی در بحرین ماند. آنگاه با کشتی به بندر لنگه آمد و از آن جا به سردسیرات فارس رفت و خلاصه اینکه در این سفر بیشتر مناطق فارس را سیاحت کرد. سپس به شیراز رفت و قصد ترک دنیا و معاشرت خلق و سکنی در معموره‌ها نمود و از الفت خلق و اوضاع روزگار منزجر شده بود و هر جا که می‌شنید کوهی و غاری و چشمه و چند درختی هست به دیدن آن می‌رفت و عزم اقامت در آن جا می‌نمود، ولی آشنایان و دوستان می‌آمدند و مانع می‌شدند و الفت و الدین و افراط محبت ایشان مانع می‌شد.

مولانا حزین پس از یزد عازم اصفهان شد و به خدمت و الدین و اخوان و احباب رسید. در آن جا باز مشغول مذاکرات علمی و درس و بحث گردید. اینجا بود که پدر و مادرش سعی کردند که حزین همسری برای خود انتخاب کند و بر این کار اصرار ورزیدند، ولی حزین راضی بدین کار نشد و فراغ و آزادگی را ترجیح داد. ایام وی در اصفهان به آرامی در حال گذر بود تا اینکه به سال ۱۱۲۷ ه.ق. پدر بزرگوارش و بعد از دو سال یعنی سال ۱۱۲۹ ه.ق. مادرش را نیز از دست داد. جدّه مادری وی که ناتوان و پیر بود با جمعی از وابستگان و دو برادر برای حزین باقی ماندند. در این ایام که حزین سخت شوریده احوال گردیده بود، عزم سفر به شیراز نمود، ولی اوضاع شیراز تغییر یافته بود و بسیاری از دوستان سابق وی در گذشته بودند. حزین در آن جا گاهی به صحبت علمی و گاهی تحریر و گاه شعر گفتن، خاطر خود را تسلی می‌داد و در شیراز بود که دیوان سوم خود را که حدوداً سه چهار هزار بیت می‌شد، سرود. در این اوان، عموی بزرگوارش که در لاهیجان می‌زیست نیز از دنیا رحلت کرد و وقایعی که در منطقه گیلان رخ داد، موجب اختلال و کاستی در وجه معاش - که از املاک موروثی آن ناحیه به اصفهان می‌رسید و مدارگذر زندگی آنها منحصر به همان بود - شد که سرانجام به سبب استیلای روس این وجه معاش به یکباره قطع شد و حزین با فقر و تهیدستی ایام می‌گذرانید، تا اینکه به سال ۱۱۳۴ ه.ق. حادثه محاصره اصفهان توسط افغانها رخ داد.

بعد از حدود چهار ماه، کار محصوران به سختی انجامید و مأكولات در آن شهر که مشحون از جمعیت بود، رفته رفته نایاب شد و چون در شهر اغذیه نامناسب بود،

هر روز جماعتی به امراض می‌مردند. در اواخر ایام محاصره بود که بیماری سختی بر حزین عارض شد و هر دو برادر و جده و جمعی از اهل خانه وی درگذشتند، تا اینکه فقط دو سه نفر از خادمان منزل باقی‌ماندند و بیماری حزین رو به بهبود گذاشت. برحسب تقدیر در غرّه شهر محرم سال ۱۱۳۵ ه.ق. که پایان آن شدت بود با کمک دو سه نفر از اعظم سادات ودوستان به هیأت اهل روستا تغییر لباس داد و از شهر اصفهان خارج شد و به قریه‌ای در دو فرسنگی اصفهان رسید و برای مردم شهر اصفهان امان خواست. روز ۱۵ محرم محمود افغان وارد شهر اصفهان شد و معدود مردمی که باقی‌مانده بودند، امان یافتند.

سرانجام حزین از آن قریه حرکت نمود و منازل خطرناک را پشت سر نهاد و به خوانسار رسید و مدتی در آن جا توقف کرد و چون زمستان فرا رسید، پس از طی شانزده روز راه، به خرّم‌آباد که مقر حکومت والی لرستان فعلی بود رسید. هنگامی که حزین در خرّم‌آباد بود، آتش فتنه عثمانی بدان حدود رسید و با صلاح‌دید حزین، مردم شهر مسلح شدند و آماده نبرد گردیدند. حزین در این باره می‌نویسد:

”آن مقدار ایشان را تشجیع و تحریص کردم که بی‌وقوفان به اندک روزی در استعمال اسلحه ماهر و چنان دلیر شدند که با سپاهی گران اگر روی می‌داد کار زار می‌کردند. و مردم شهر آرام گرفته، شهر به معموری اول گرایید و خود هم اکثرشها با ایشان در پاسداری و روزها در سواری موافقت می‌کردم. و جماعت رومیه چون از استعداد مردم واقف شدند، معترض آن حدود نشدند. عثمانی‌ها به جانب همدان روانه شدند و آن جا را محاصره کردند. در آن وقت حاکم و لشکری آن جا نبود، سکنه و عوام به دفاع از شهر پرداختند و محاصره شهر چهار ماه طول کشید و بالأخره یک طرف حصار قلعه را با باروت فروریختند و وارد شهر شدند و مردم بی‌گناه را قتل عام نمودند. در این میان میرزا هاشم همدانی و عبدالرشید همدانی و مولانا علی خطاط اصفهانی که از دوستان حزین بودند نیز به قتل رسیدند. حزین بعد از واقعه همدان، از خرّم‌آباد با عده‌ای از مردم که تعدادشان به حدود هفتاد سوار می‌رسید، برای کمک کردن به مردم همدان و استخلاص گرفتاران، بدان صوب رهسپار شد. در چند جا به لشکریان عثمانی برخورد

کردند و محاصره شدند، ولی با تلاش و نظر رحمت حق خلاصی یافتند تا اینکه به همدان رسیدند.“

حزین با مشقت بسیار و اندوه از همدان به جانب نهاوند که به تصرف عثمانی‌ها درنیامده بود روانه شد و در آن جا مولانا قاضی ابراهیم نهاوندی را ملاقات کرد. از آن جا به الکای بختیاری که معروف به گُر بزرگ است رفت که حاکم آن جا محمد حسین خان بود. مدتی در آن ناحیه سفرکرد، ولی از آن جا خوشش نیامد و قصد عراق عرب را کرد تا آن جا متوطن شود. لذا دوباره به خرم‌آباد رفت و از آن جا عازم شوشتر و شهرهای خوزستان شد و به دزفول رسید که حاکم آن جا ابوالفتح خان بود و با میر عبدالباقی و قاضی مجدالدین دزفولی که از آشنایان قدیم‌اش بودند ملاقات کرد. از آن جا به شوشتر رفت و چندی توقف کرد و سید نورالدین بن سید نعمه الله جزایری و میرزا محمد تقی و میرزا عبدالباقی مرعشی را ملاقات کرد. سپس به شهر هویزه رفت و سید محمد خان بن سید فرج الله خان مشعشع و شیخ یعقوب هویزوی را ملاقات نمود. از آن جا به بصره رفت و عزم سفر به بغداد را درسرمی‌پرورانید که به شوق رفتن حج سوار کشتی شد و به جانب یمن رهسپار گردید. پس از چهل روز حادثه و طوفان و بیماری به ساحل یمن و بندر موخا رسید و مریض شد. به راهنمایی بعضی از مردم آن جا به شهر تعض که در یمن به خرمی و نزهت مشهور بود، رفت و آن جا صحت یافت، ولی موسم حج گذشته بود. لذا به صنعاء، مرکز دولت یمن رفت و شیخ حسن بن سعید اویسی یمنی امامی را ملاقات نمود و از آن جا دوباره به بندر موخا و از آن جا به بصره رفت. از بصره به هویزه و شوشتر و از شوشتر باز به لرستان فعلی رفت و با حالت بیماری به شهر خرم‌آباد وارد شد.

سپس به کرمانشاهان رفت و عبیدالله افندی قاضی عسکر روم و عبداللطیف چلبی بغدادی را ملاقات نمود و چندی در کرمانشاهان ماند و رساله مفرّح القلوب را در مجربات و فوائد طبیه و رساله تجرد نفس را در آن بلده نوشت و با امیر صدرالدین محمد قمی اصفهانی که مدرس بلده همدان بود و به کرمانشاه آمده بود، الفتی یافت و بالجمله حزین چندی در کرمانشاه ماند و چندی را در قصبه تویسرکان و محال دامن



کوه الوند به سربرد و با امیر صدرالدین محمد تویسرکانی و برادرش میرزا ابراهیم ملاقات نمود. از آن جا روانه بغداد شد و به کربلای معلّاً و از آن جا به نجف اشرف رفت و توطن اختیار نمود، و قریب سه سال در آن آستان مقدس بود. در آن ایام توفیق یافت تا به آرزوی خود که نوشتن مصحفی به خط خود بود، تحقق بخشد که آن قرآن را در همان جا در نجف گذاشت. وی با ملا ابوالحسن اصفهانی و مولانا نورالدهر گیلانی و شیخ یونس نجفی و شیخ احمد جزایری و شیخ مفید شیرازی و مولانا محمد فراهی ملاقات داشت و مکرّر به حلّه می‌رفت و با سید هاشم نجفی ملاقات می‌کرد تا آنکه به عزم تجدید عهد زیارت مشاهد منوره کاظمین و سامرا به بغداد رفت و مشرف گردید.

از آن جا اراده بازگشت به نجف در سرداشت که شوق زیارت امام هشتم<sup>(ع)</sup> در دلش افتاد و به عزم پابوسی آستان مقدس رضوی به کرمانشاه رفت و به کردستان وارد شد و از آن جا به آذربایجان و به تبریز رفت؛ از آن جا نیز به اردبیل، سپس به گیلان و آستارا وارد شد و چند روزی آن جا ماند و چون طاعون در آن منطقه بیداد می‌کرد، به سرعت از گیلان گذشت و به مازندران رسید و به استرآباد وارد شد و سید مفید استرآبادی را ملاقات کرد. و از آن جا به مشهد مقدس رفت و به آستان بوسی امام هشتم<sup>(ع)</sup> مفتخر گردید و مدتی آن جا اقامت گزید و بسیاری از کتب رموز کشفیه و چند رساله دیگر را در آن روضه رضوان به تحریر درآورد.

اشعاری را که در این مدت سروده بود، جمع‌آوری و دیوان چهارم خود را مرتب کرد.

در این شهر، مولانا حزین با میر محمد تقی رضوی خراسانی و محمد رفیع گیلانی و محمد شفیع گیلانی ملاقات نمود و مثنوی خرابات را که حدود هزار و دویست بیت بود، به سبک بوستان سعدی سرود ولی ناتمام ماند.

سرانجام حزین در ماه صفر سال ۱۱۴۲ ه.ق. به همراه طهماسب قلی خان که برای جنگ با اشرف افغان می‌رفت، از مشهد بیرون آمد و پس از طی یک منزل روانه بسطام گردید و از آن جا به باغی نزدیک سراب، مشهور به مهمان دوست که داخل سرزمین خراسان است، رفت و از آن جا به سبزوار وارد شد که تب شدیدی بر او عارض شد و

در دامغان شدت گرفت. لذا ده روز در آن جا اقامت نمود و چون فصل زمستان بود و هوا سرد، از راه الکای هزار جریب به بلده ساری مازندران رفت و در آن شهر نیز دو ماه در بستر بیماری افتاد و به خواهش عده‌ای از طلاب، کتاب‌های اصول کافی و من لایحضره الفقیه و الهیات شفا و شرح تجرید را برایشان تدریس کرد.

بهار را در ساری اقامت کرد و از آن جا به تهران و از آن جا به سمت اصفهان رهسپار شد و ملا محمد شفیع گیلانی را که در مشهد بود، در آن جا دید و شیخ عبدالله گیلانی و مولانا محمد جعفر سبزواری را که از دوستان قدیم‌اش بودند، ملاقات کرد. پس از شش ماه اقامت در اصفهان به سوی شیراز روانه شد و چندی آن جا به سربرد و چند روز با میرزا هادی خلف مولانا شاه محمد شیرازی مصاحبت کرد. حزین از شیراز به سمت گرمسیران فارس روان شد و به بلده لار رفت و زمستان را در آن جا اقامت گزید و از آن جا به بندر عباس رفت. مدتی بیماری سختی بر وی عارض گردید و چون قدری بهتر شد، باز عزم سفر به سوی حجاز در سرش افتاد و همراه کشتی فرنگیان به بندر جدّه رفت و از آن جا به زیارت بیت الله الحرام مشرف گردید و آرزوی دیرین حزین به نتیجه رسید و در مکه معظمه به سبب اشارتی که در رویا برایش حاصل شده بود، رساله امامت را تحریر نمود و در محرم سال ۱۱۴۵ ه.ق. با قافله حاج لحسا رفیق شده و آن بیابان را در شدت تابستان طی نمود و به شهر لحسا وارد شد و از آن جا سوارکشتی شد و به بحرین و از آن جا به بندر عباس رفت و بنابر مشقتی که در سفر حجاز متحمل شده بود، قروض بسیاری بر گردن داشت. بعضی دیون را رد کرد و به احوال پریشان خود و بستگان پرداخت و از بندر عباس به سمت اصفهان حرکت نمود و به بلده لار وارد شد در حالی که زمستان و فصل بارش بود. مملکت در آن هنگام وضع بسیار بدی داشت، ناامنی و ظلم همه جا را فراگرفته بود. بعد از یکی دو ماه اهل شهر لار به سرکردگی میرزا باقر کلانتر هجوم آوردند و به هنگام طلوع صبح به خانه محمد خان مغفور شاملو، متخلص به «مسرور»، که در آن وقت از طرف نادر شاه حاکم لار بود، ریختند و وی را به قتل رساندند. با اینکه حاکم لار به کلانتر و عده‌ای از مردم ظلم روا داشته بود، ولی حزین آنان را از آشوب و درگیری منع نمود،

ولی حاکم لار کشته شد و تهمت قتل ولی محمد خان و حدوث این فتنه بر گردن حزین افتاد و آشوبی در شهر راه افتاد.

حزین در این باره می‌نویسد:

”در آن حادثه مشقتی به من رسید که شرح نتوان کرد و چندان که جهد می‌کردم که از میان ایشان به طرفی بیرون روم، سود نداشت و همگی به التماس و ابرام ممانعت می‌نمودند و از همه بدتر اینکه در اطراف و اکناف شهرت یافت که اقدام ایشان به آن امر (یعنی به قتل محمد خان) به اشارت من بوده.“<sup>۱</sup>

و چون سردار فارس، محمد خان بلوچ - که با چند هزار نفر از طرف نادر شاه مأمور به محاصره شهر جهرم که حاجی غنی بیک حاکم آن جا بود - شده بود با استماع خبر متوجه لار شد. حزین و مردم و کلاتر مشغول حراست شهر لار شدند و حدود یک هفته درگیری و نبرد رخ داد و محمد خان بلوچ چون تصرف آن جا را دشوار دید و وظیفه خود را تصرف جهرم می‌دانست، لذا از در صلح درآمد؛ نایبی آن جا گمارد و روانه جهرم شد.

بالآخره مولانا حزین، پس از چندی از لار به بندر عباس می‌رود و چند روز آن جا اقامت می‌کند و چون از نابسامانی اوضاع ایران به تنگ آمده، عزم ترک ایران می‌کند. لذا خواست که از بندر عباس به سواحل بصره رفته و خود را به نجف برساند، ولی اوضاع آن ولایت نیز آشفته و نابسامان بود. لذا سوارکشتی فرنگ شد و روانه سواحل عمان گردید و در بلده صحار نزول نمود و حدوداً دو ماه آن جا اقامت کرد. وی از شدت مکاره و صعوبات دلتنگ شده بود. از قبیله رغاب که ساکن آن حدود بودند کشتی گرفته، به مسقط رفت و دو ماه آن جا اقامت کرد، ولی از وضع کثیف آن دیار و شدت گرما رنجور گشت. سرانجام با کشتی عازم بندر عباس شد و چون فصل تابستان و هوا به شدت گرم بود، با حالت مرض او را به محال جرون می‌بردند.<sup>۲</sup>

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: تاریخ حزین، انتشارات کتابفروشی تأیید، اصفهان، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۴۵.

چون بدبختی مردم را دید و رنجش افزون گشت، به فکر دیدن کرمان افتاد که تاکنون آن جا را ندیده بود. عازم کرمان گردید و در آن جا عزلت گزید و چند ماه که آن جا اقامت نمود، از آن جا عازم مشهد مقدس گردید و چون زمستان بود، در راه خراسان سردسیر، سخت مریض شد و به کرمان بازگشت و از آن جا به عزم بصره و نجف، روانه بندر عباس شد که خبر فتح بغداد توسط نادر شاه را شنید؛ لذا از آن سفر منصرف شد و حدود شانزده ماه آن جا ماند. حزین سپس از وقایعی - که همان تعدی و تطاول از لشکریان نادر شاه و محمد خان بلوچ به بندر عباس بود - آزرده خاطر شد و عزم بیرون رفتن از ایران را نمود و به همراه کشتی‌ای که در حال روانه شدن به سواحل بلاد سند بود، در روز دهم رمضان سال ۱۱۴۶ هـ.ق، روانه آن بلاد گردید.

ناخدای انگلیسی وقتی از اراده حزین برای رفتن به هندوستان آگاه شد، نزد حزین آمد و او را از زشتی‌ها و اوضاع مملکت هند آگاه کرد و وی را به مسافرت به بلاد فرنگ ترغیب نمود و بسیاری در این باب مبالغه نمود، ولی حزین راضی نشد و در همان روز ترک همه چیز گفت و تنها روانه بلاد سند گردید تا اینکه در غره شوال همان سال به سواحل تنه هند رسید و دو ماه و اندی در تنه اقامت نمود و بالأخره از تنه با کشتی پس از گذر از سویستان به بلده خداآباد رفت و از بی‌کسی و بدی هوا و هجوم احزان و شداید به امراض صعبه مختلفه گرفتار آمد و حدود هفت ماه آن جا بیمار بود و پس از بهبود با کشتی به شهر بهکر رفت و حدود یک ماه آن جا توقف کرد ولی از بدی هوا و ناراحتی به سمت ملتان راه افتاد و در قریه‌ای نزدیک حصار شهر ملتان در حدود دو سال اقامت گزید.

رساله کُنه المرام، در بیان قضا و قدر و خلق اعمال را با چند رساله دیگر در آن جا به تحریر درآورد تا اینکه بر اثر طغیان سند و بالا آمدن آب، مرض وبا در آن منطقه شیوع پیدا کرد و اکثر اهالی ملتان مردند.

حزین از ملتان به لاهور رفت و حدود سه ماه آن جا اقامت کرد، سپس به جانب پایتخت هند، دهلی، رفت و مدت یک سال آن جا اقامت گزید و عزم بر خارج شدن از مملکت هند را کرد. تصمیم گرفت از سمت کابل و قندهار به مملکت خراسان برگردد و گوشه‌ای را به عزلت بگزیند که مقارن وصول به لاهور خبر رسیدن لشکریان نادر شاه

به قندهار را شنید، لذا مدتی در لاهور ماند و بیماری سختی بر وی عارض شد تا اینکه نادر شاه به هند حمله کرد و به بلدهٔ پیشاور رسید که در مملکت پنجاب به خصوص لاهور قیامتی از فرغ مردم به پا شد.

در این زمان حزین نتوانست به سمت خراسان حرکت کند، چون لشکریان نادر شاه آن سمت را در تصرف داشتند و راه‌ها ناامن بود. لذا با ضعف و بیماری به جانب سلطانیپور حرکت کرد و چند روز در قرای آن محل توقف کرد. تمام این راه‌ها را با جنگ و ستیز با قطاع‌الطریق و مدافعه سرکرد و سرانجام سر از هند درآورد که به غایت محصور لشکر دزدان بود و با جمعی از پیادگان تفنگچی که فراهم آورده بود و با خود داشت، به جانب دهلی (شاهجهان‌آباد) روانه شد و در آن شهر عزلت اختیار کرد تا نادر شاه، شاهجهان‌آباد را تصرف نمود.

مولانا حزین پس از ۱۴ سال اقامت در دهلی، سرانجام به سال ۱۱۶۱ ه.ق. به علت بدی آب و هوا به اکبرآباد و از آن جا به بنارس رفت و مدت ۱۹ سال در بنارس اقامت گزید و در شب ۱۱ جمادی‌الاولی سال ۱۱۸۰ ه.ق، در حالی که ۷۷ سال از سن شریفش می‌گذشت، در شهر بنارس زندگی را بدرود گفت و همان جا در باغی که بناکرده بود دفن شد.

به سبب توهین و تحقیر هند و مردم آن دیار که در نظم و نثر محمد علی لاهیجی آمده است، بعضی از صاحب‌کمالان هندوستان را واداشته که کنایات ناملایم و ناپسندی را که منافی کمال حزین است، در تصانیف خود ایراد نمایند و این معنا دست آویز افکار کثیری از عوام مرتبه ناشناس گردد. در حالی که در نظر انصاف، حق با شیخ اجل حزین است؛ چرا که به هنگام ورودش به هندوستان به سبب ارتکاب سلطان به لعب و بازی و اشتغال امرا به تن‌پروری، از فضیلت، به واقع نشانی نمانده بود و مردم هر پیشه از حد خود تجاوز کرده و مرتکب اوضاع نامعقول و مبدع اطوار مستکبره و نامحمود شده بودند.<sup>۱</sup>

۱. گلچین معانی، احمد: تاریخ تذکره‌های فارسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۸، ج اول، ص ۶-۳۵۵، به نقل تذکره خلاصه الکلام.

اما نارواها و کسانى که چنین نسبتى به او داده‌اند:

لطف على بیگ آذر بیگدلى مؤلف آتشکده با لحنى نیشدار چنین نوشته است:  
 "اسمش شیخ محمد على و اصلش از لاهیجان و در اصفهان نشو و نما یافته و در  
 اواسط عمر به سفر هند رفته و در آن جا اساس ارشاد خود چیده و در کمال خوشى  
 عمر مى‌گذرانیده و در همان جا در بنارس مدفون شده است".<sup>۱</sup>

دیگرى على قلى خان واله داغستانی (م: ۱۱۶۲ ه.ق.) است که در کتاب خود  
 ریاض الشعرا وی را مسئول قیام مردم لار بر ضد نادر و قتل ولی محمد خان شاملو،  
 متخلص به «مسرور»، عموی لطف على بیگ آذر بیگدلى دانسته و نوشته است که  
 حزین یکی از ملازمان ولی محمد خان را بر ضد مخدوم خود برانگیخته و بیگلر بیگی  
 در صدد آزار وی برآمده و حزین را به مراجعت به بندر عباس ترغیب کرده و طبق  
 نوشته واله، در هنگام رسیدن نادر به دهلى، حزین در خانه او پنهان بوده و على قلى  
 خان او را در کارها یاری بخشیده و من جمله او را به رجال دهلى معرفی کرده و  
 بر اثر همین خدمت على قلى خان، حزین در جامعه دهلى مورد قبول تمام قرار گرفته تا  
 آن جا که پادشاه گورکانى و امرای وی و دیگر مردمان، کمال محبت را به حزین مرعى  
 داشتند. لیکن از آن جا که مروّت جبلى و انصاف ذاتى شیخ حزین است، عموم اهل این  
 دیار را از پادشاه و امرا و غیره، هجوهای رکیک که لایق شأن حزین نبود نموده، و  
 هر چند على قلى خان او را از این ادای زشت و خوی پلشت منع نموده فایده نبخشیده  
 است. به طوری که على قلى خان مى‌نویسد:

"و تا حال در کار ناهنجار است و ارباب قلم هندوستان نیز متقابلاً زبان به هجو و طعن  
 وی گشوده‌اند و از جمله سراج‌الدین على خان متخلص به «آرزو» اشعار دیوان شیخ  
 حزین را تخطئه کرده و رساله‌ای در این باب به نام تنبیه الغافلین پرداخته است".<sup>۲</sup>  
 اما واله با همه مطالب طعن، نتوانسته است سخنورى و بزرگى او را به زبان نیاورد.

۱. حزین لاهیجى، شیخ محمد على: تاریخ حزین، انتشارات کتابفروشى تأیید، اصفهان، ص ۶.

۲. احمد شیرازى، حاجى میرزا احمد کدخدای ملقب به دیوان‌بیگى: حدیقه الشعرا، ج ۱، ص ۴۲۹.

علی ابراهیم خلیل خان بنارسی که معاصر با حزین بود، بسیار به نیکی و فضیلت از او یاد می‌کند و می‌نویسد:

”حزین اعلم علما و اصدق اذکیای عالی مقام، شیخ محمد علی جیلانی است که آبا و اجداد این عالی مقام و عالی مقدار تا زمان سعادت نشان حضرت خیرالآنم علیه السّلام هر کدام جامع علوم دینیه و عارف معارف یقینیه بوده‌اند.“

علی بهرام خلیل خان بنارسی می‌افزاید:

”راقم آثم در شهر فارس به ملازمت آن عالی مقام مستفید گشته فضایل حقیقت نفسانیه‌اش را با محاسن ظاهریه جمع داشت و همواره از کاوش درد معنوی با مزه اشک فشان می‌زیست. توجه خاص به این احقرالنّاس می‌فرمود و رساله‌ای چند از مصنّفات و دستخط خود تبرکاً بخشیده بود و چون اقسام خط را شیرین می‌نوشت، خوش رقص آن عصر، نقش خامه او را سرخط تعلیم می‌پنداشتند.“<sup>۱</sup>

هم و غمّ زندگی دشوار وی از طرفی، و از سوی دیگر غور او به معارف زمان و تعلّمات و تعلیمات و تصنیفات بسیار فقهی و کلامی و فلسفی و شعری او که در بیش از بیست و پنج تذکره همزمان و متأخر آمده است<sup>۲</sup>، فرصت و نیز مناسبت چنین نسبت‌هایی را بر وی ناممکن می‌سازد. بحثهای متعدّد فلسفی، کلامی و فقهی و حکمت عملی او در خصوص حقیقت معنی و تجرّد و معاد روحانی و حدوث و قدم و تفسیر آیات و نیز اشعار بسیار غنی و فراوان وی، حکایت از صرف وقت بسیار به علم و یادگیری و تقریر و تحریر است.

روحیه مظلوم پناهی و ستیزه‌جویی با ظالمان و اهل لهو و لعب او، پرداختن به دنیای خوش‌گذرانان را بر وی بعید می‌نماید. سیّد عبداللطیف شوشتری جزایری می‌نویسد:

”ابقای بر باطل و تمکین ظالم نتوانم و بر ادراک ملهوف و نصرت مظلوم و حمایت ضعیف بی‌اختیار و اگر عاجز ایم آرام محال و زندگی بر من محال است.“<sup>۳</sup>

۱. گلچین معانی، احمد: تاریخ تذکره‌های فارسی، ص ۳۵.

۲. همان.

۳. همان.

زجر و دلتنگی و عدم آرامش حزین در هندوستان از دیگر عواملی است که خوش‌گذرانی او را منتفی می‌دارد. حزین می‌نویسد:

”هند زندان سیاه و سیاه‌چال محنت، خاک تیره دل و دیاری بیگانه و رنج‌آور است:  
به هند گشته زمینگیر ناتوانی ما رسیده است به شب روز زندگانی ما“

وی اقامت در آن مملکت را جزو زندگانی خویش محسوب نمی‌داشت و همانا رسیدن به سواحل این ملک را انجام عمر و حیات خویش می‌دانست.  
ز هجران دیده‌ام حالی که کافر از اجل ببند

خدا کوتاه سازد عمر ایام جدایی را

عدم دلبستگی به دنیا و لذت نبردن از آن حتی از اوان جوانی و نیز علاقه شدید وی به بحث و فحص، محمد علی لاهیجی را مبرا از چنان اتصافی می‌سازد. وی می‌نویسد:

”شوق مباحثه و مطالعه چنان مرا بی‌قرار داشت که التفات به لذات نداشتیم و آنچه را به درس نمی‌خواندم به مطالعه اخذ می‌نمودم و آن مقدار از کتب مختلفه و فنون مثبتی که در اندک مدتی به مطالعه من درآمد مگر قلیلی از علمای متتبع را میسر آمده باشد و با این حال رغبتی موفوره به طاعات و عبادات بود، و لذتی عجیب از آن می‌یافتم و لیالی و ایام جمعه و اوقات متبرکه را مصروف به احیا و مواظبت به اذکار و دعوات مأثوره می‌نمودم و بسیاری از نوافل و سنن عملیه ضایع نمی‌شد و دل را طرفه رقت و صفایی و سینه را انشراحی بود که ذکر آن نتوانم کرد“<sup>۱</sup>.

۱. جعفری، [دکتر] سید محمد یونس: *ارمغان ادبی - پژوهش‌های ادبی در ادبیات فارسی هند*، ص ۳۰۹.



## منابع

۱. آرزو گویاری، سراج‌الدین علی خان: مجمع‌النفاثس، به کوشش دکتر زیب‌النساء علی خان (سلطان علی)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد (پاکستان)، ۱۳۸۳ هـ ش/۱۴۲۵/هـ/۲۰۰۴ م.
۲. احمد شیرازی، حاجی میرزا احمد کدخدا ملقب به دیوان‌بیگی بن میرزا ابوالحسن (م: حدوداً ۱۳۱۰ هـ): حدیقه الشعرا (تألیف: ۱۲۹۶ هـ) - ادب و فرهنگ در عصر قاجاریه، به تصحیح و تکمیل و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات زرین، تهران، چاپ اول فروردین ۱۳۶۴ هـ ش، ج ۱.
۳. جعفری، [دکتر] سید محمد یونس: ارمغان ادبی - پژوهشهای ادبی در ادبیات فارسی هند، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی، تهران، چاپ اول ۱۳۷۶ هـ ش.
۴. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: تاریخ حزین، انتشارات کتابفروشی تأیید، اصفهان، چاپ سوّم ۱۳۳۲ هـ ش.
۵. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: تذکره حزین، کتابفروشی تأیید، اصفهان، چاپ دوّم ۱۳۳۴ هـ ش.
۶. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: کلیات حزین، مطبع نولکشور.
۷. شفق تبریزی، [دکتر] صادق رضازاده: تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۲۱ هـ ش.
۸. صبای لکهنوی، محمد مظفر حسین: روز روشن، مطبع شاهجهانی، دارالاقبال بهوپال، ۱۲۹۷ هـ/۱۸۸۰ م.
۹. قانع تتوی، میر علی شیر (م: ۱۲۰۳ هـ) بن میر عزت‌الله: مقالات الشعرا، به تصحیح و حواشی از سید حسام‌الدین راشدی، سندی ادبی بود، کراچی، ۱۹۵۷ م.
۱۰. قدرت گویاموی، محمد قدرت الله (م: ۱۲۸۰ هـ): نتایج الافکار (تألیف: ۱۲۵۸ هـ/۱۸۴۲ م.)، چاپخانه سلطانی، بمبئی، ۱۳۳۶ هجری.
۱۱. قربانی، [حجة الاسلام و المسلمین] زین‌العابدین: مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت علامه ذوفنون محمد علی حزین لاهیجی (۱۶-۱۵ شهریور، لاهیجان)، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ هـ ش.

۱۲. گلچین معانی، احمد: تاریخ تذکرةهای فارسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، خرداد ۱۳۴۸ ه. ش.
۱۳. خلاصة الكلام، منقول از ضمیمه صحف ابراهیم (از امین‌الدوله علی ابراهیم خان خلیل)، تصحیح و ترتیب عابد رضا بیداد، کتابخانه خدابخش، پتنه، ۱۹۷۸ م.
۱۴. شاعران پهلوی، بمبئی.